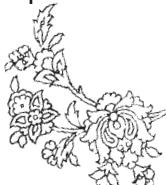


بررسی تطبیقی دغدغه‌های اجتماعی

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج

دکتر حسن مجیدی^۱، سکینه صارمی گروی^۲



چکیده

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج دو شاعر معاصر عرب و ایرانی، همواره دغدغه انسانی و به طور خاص غم اجتماع دارند، به گونه‌ای که جامعه و اجتماع از مهم‌ترین مضامین آثارشان به شمار می‌آید. جبران در سال (۱۹۳۱-۱۸۳۳م) در «البشری» لبنان متولد شد و از آغاز تولد تا مرگ در فقر و ندا ری دست و پا زد و به همین خاطر به مقابله با تضاد طبقاتی و هر آنچه آرامش را از مردم می‌گیرد، برخاست. نیما یوشیج (۱۲۷۴-۱۳۳۸ه.ش.) در یوش، دهکده نور مازندران متولد شد. وی نمی‌توانست درد و رنج و فلاکت مردمان هم عصر خویش را ببیند و بی تفاوت از کنار آنها بگذرد. نیما از شاعران انسانی و اجتماعی است؛ چراکه در لابه لای اشعارش امید و برکندن بیان ظلم و جور به چشم می‌خورد. جبران در نوشته‌هایش به مسائل انسانی پرداخته است. او به مخالفت با تبعیض برمی‌خizد، کشیشان زراندوز را به باد ریشخند و جدال می‌گیرد و آزوی یک جامعه عاری از بردگی و ظلم قدرتمدنان و ... دارد.

نیما نیز یک شاعر انسان گر است و مانند همتای خویش به بیان آلام جامعه و درد و رنج، فقر، فاصله طبقاتی و... می‌پردازد و به یک جامعه مبتنی بر عدالت امید دارد. هدف و مسأله اصلی در این پژوهش، بررسی و تحلیل تطبیقی دیدگاه نقادانه جبران خلیل جبران و نیما یوشیج نسبت به انسانیت، انسان دوستی، انسان گرایی، فقر، ظلم و ستم ظالمان، غم جامعه و... است.

کلید واژه: ادبیات تطبیقی، جبران خلیل جبران، نیما یوشیج، غم اجتماع، فقر، فاصله طبقاتی،

ظلم سیزی

۱- استادیار دانشگاه حکیم سبزواری (Majidi.dr@gmail.com)

۲- کارشناسی ارشد دانشگاه حکیم سبزواری (s.saremi66@yahoo.com)

مقدمه

عمده‌ترین وظیفه و کارکرد ادبیات تطبیقی - که معادل آن در انگلیسی "comparative literature" و کلمه هم معنای آن در زبان عربی "الادب المقارن" است - مقایسه و موازنی میان آثار ادبی پدید آمده در زبان‌های مختلف و تبیین موارد تشابه و تفاوت آن آثار از جنبه‌ها وزوایای گوناگون است. ادبیات تطبیقی از روابط ادبی ملل مختلف با یکدیگر و نیز از انعکاس و بازتاب ادبیات ملتی در ادبیات ملت یا ملل دیگر سخن می‌گوید (فخر، ۱۳۸۶، ۱۰۴). در بررسی تطبیقی آثار، می‌توان به چگونگی تاثیر و تاثر دیدگاه‌های فکری و نقاط وحدت اندیشه بشری در زمینه‌های مختلف پی برد (نصرت زادگان، ۱۳۸۷، ۱۷۵).

توجه به زندگی وجود و بهویژه جامعه بشری و رواج مبانی والای بشری، آرمان خواهی، سنتیز علیه فاصله طبقاتی، تلاش در پی ریزی جامعه‌ای مبتنی بر عدالت و محبت، از مسائل مهم در ادبیات معاصر به شمار می‌رود. ادبیات معاصر ادبیاتی است که وجه بارز آن توده گرایی و سنتیز طبقاتی و اجتماعی بوده است و این ادبیات به عنوان ابزا ری در خدمت آرمان‌های انسان گرایی و تعهد ادیب و هنرمند در برابر وضعیت اجتماعی انسان است. شاعران و نویسنده‌گان بسیاری آثار خود را در خدمت اجتماع و اعتلا و پیشرفت اندیشه بشری به کار می‌گیرند و مانند یک مصلح اجتماعی عمل می‌کنند.

جبان یک متفکر است، متفکری که اندیشه‌ها یش پیرامون یک یا چند موضوع به هم وابسته می‌باشد. اکثر نوشه‌های او اعم از مقاله، نمایشنا مه، نقاشی و... سخن از انسان و سرنوشت غم انگیز اوست. انسانی که زیر بار ظلم ظالمان و حاکمان مستبد به بردگی کشیده شد و یا اسیر و دربند سنت‌های نادرستی است که خود ساخته و پرداخته است.

نیما از شاعران و نام آوران شعر پارسی است که او را شاعر سیاست و اجتماع خوانده‌اند. نیما در اکثر نوشته‌هایش از فقر و آلام جامعه سخن به میان می‌آورد و با طاغیان و ظالمان مخالفت می‌کند و به دنبال ساختن یک جامعه عدالت محور است. پیرامون بررسی مسائل اجتماعی و پرداختن به غم اجتماع در ادبیات جبران و نیما، کار تحقیقی و پژوهشی انجام نشده است، و در این پژوهش با تکیه بر کتب، به ویژه «المجموعه الكامله لمؤلفات جبران و مجموعه اشعار نیما» به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود:

- ۱- چه مضامین اجتماعی بی توسط جبران و نیما مورد نقد واقع شده است، و به عبارت روشن تر غم و هم اجتماعی این دو شاعر چیست؟
 - ۲- جبران و نیما چگونه به مسائل جامعه عصر خود پرداخته‌اند و اشتراک و تفاوت‌های دیدگاهشان در این زمینه چیست؟
- از مهم‌ترین مسائلی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد فقر، نابرابری اجتماعی (فاسلله طبقاتی) و ظلم ستیزی است.

نگاهی به زندگی جبران و نیما

«جبران خلیل جبران در ششم ژانویه سال ۱۸۸۳ در خانواده مارونی از طبقه متوسط در "البشری"، ناحیه ای کوهستانی در لبنان زاده شد» (خطیط، ۱۹۸۷: ۴۳۷). «بعد از زندانی شدن پدرش به دلیل اختلاس در سال ۱۸۹۵م، برای گریز از فقر به بوسنون رفتند. در سال ۱۸۹۷م به لبنان بازگشت تا در بیروت به تحصیل در دبیرستان «الحكمة» بپردازد. در سال ۱۹۰۲م به بوسنون بازگشت» (خالد، ۱۹۸۳: ۱۷). همان سال به فاسلله چند ماه "سلطانه" خواهرش و بعد مادرش و بعد از فاسلله کوتاهی "پیتر" برادرش را به علت بیماری از دست داد. بعد از چندی جهت فraigیری نقاشی به

پاریس رفت و پس از دو سال به بوستون برگشت.

در سال ۱۹۱۲م به نیویورک رفت و فرهنگستان ادبیات عرب را با جمیعی از شاعران عرب تشکیل داد. بعد از چاپ کتاب آلهه‌الارض در بیما رستان نیویورک درگذشت. پیکر او را به البشیری باز گرداندند و در زیر زمین صومعه "مارا سه سرکیس" جای دادند»(سابایارد، ۱۹۹۲: ۱۸).

«از آثار او می‌توان الموسيقی(موسيقى)، عرائس المروج(عروس دشت‌ها)، الأرواح المتمرة(ارواح سرگردان)، الأجنحة المتكسرة(بالهای شکسته)، المواكب(كاروان‌ها)، النبي(پیامبر)، يسوع بن الإنسان(یسوع پسر انسان)، آلهه‌الارض(خدایان زمین) و... را نام برد»(جبیر، ۱۹۹۴: ۲۰).

«و علی اسفند یاری(نیما یوشیج) فرزند خان زاده‌ای به نام "ابراهیم" در سال ۱۲۷۴ه.ش در یوش از روستاهای "نور" مازندران به دنیا آمد»(صدری و همکاران، ۱۳۸۳: ۷۳۷). «نیما می‌گوید: زندگی من در بین شبانان و ایلخی‌بانان گذشت، که به هوای چراگاه، به نقاط دور، ییلاق و قشلاق می‌کنند و شب بالای کوه دور آتش جمع می‌شوند»(آتشی، ۱۳۸۲: ۱۱). «بعد از تحصیلات مقدماتی، نیما به تهران آمد و در سال ۱۲۹۶ه.ش در بیست سالگی موفق به دریافت تصدیق نامه از مدرسه «سن لوثئی» شد و در آن مدرسه ادبیات، زبان فرانسه و نقاشی آموخت»(طاها باز، ۱۳۷۵: ۱۹). «نظام وفا»، استاد ادبیات و از شاعران کهن گرا او را به خط شعر و شاعری انداخت و در حاشیه یکی از اشعار او نوشت: روح اد بی شما قابل تعالی و تکامل است و من مدرسه را به داشتن چنین فرزندی چون شما تبریک می‌گوییم و نیما منظومه افسانه را به این شاعر ارمغان کرده است.

در سال ۱۳۰۰ه.ش نام خود را به نیما یوشیج تغییر داد و در همین سال با "عالیه جهانگیر" از خانواده "میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل" ازدواج کرد، بعد از تولد

پرسش «شراگیم» به آستارا رفت و در مدرسه حکیم نظامی شروع به تدریس کرد و در سال ۱۳۱۱ ه.ش به مازندران برگشت«(جتنی علائی، بی تا: ۲۰).

«نیما در تهران در اداره کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ شروع به کار کرد و در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ ه.ش پس از کسالت و بیماری ممتد دار فانی را وداع گفت و بدون سر و صدا و غریبه وار در زادگاه خود به خاک سپرده شد»(دستغیب، ۱۳۸۵: ۷ و ۹).
 «از مهمترین آثار او می‌توان قصه رنگ پریده، افسانه، خانواده سرباز، مانلی، ماخ اولا، شعر من، مرقد آقا و ... را نام برد»(تراابی، ۱۳۷۵: ۱۱).

جبان و نیما از شاعران اجتماع هستند و گاه نقد آنان با مضامین سیاسی در آمیخته است. این پژوهش سعی دارد تفاوت و تشابه دیدگاه توأم با انتقاد این دو شاعر را در نحوه بیان چنین مضامینی به تصویر بکشد:

۱- نابرابری اجتماعی در اندیشه جبران و نیما

الف- نابرابری اجتماعی در اندیشه جبران

مبارزه با فئودالیسم، سلطه بزرگان دین، فاصله طبقاتی، ظلم و ستم و ... موضوع بیشترین قصیده‌های جبران خلیل جبران است. صحنه‌هایی که جبران به کمک قوه خیال خود از فقر و غنا به نمایش می‌گذارد، آمیخته به کبودی بعض و خاکستری حسرت است آنجا که تشییع جنازه صاحب مالی را با تشریفات کامل تصویر می‌کند و بعد فاصله‌ای، در پرده‌ای دیگر مراسم خاکسپاری گدای مسکینی را غریبانه و در نهایت سادگی و بی کسی نشان می‌دهد، گویا می‌خواهد وجودان به خواب رفته انسان را بیدار کند تا در مقام مقایسه از اغنية بیزاری جوید و از ثروت که سرچشمها قساوت است متفرق باشد و در مقابل، فقیر را بستاید.

جبان در مقاله «مدينه الاموات» به زیبایی و اختصار به تقابل ثروت و فقر و

زندگی شروتمندان و فقیران حتی پس از مرگ و در قبرستان می‌پردازد؛ او در این قسمت، از طبقه شروتمندی که حتی پس از مرگ می‌خواهند آرام‌گاهشان از زر و زیور خالی نباشد، می‌گوید:

انبوهی از انسان‌ها را در حرکتی آرام دیدم که موسیقی می‌نواختند و فضا از آواز و نغمه‌های غم انگیز پر بود.

جمعی با شکوه، بزرگ و گوناگون بودند. جنازه شروتمندی قوى. پیکر مرده‌ای که بر دوش داشتند و زار

می‌گریستند و نوحه و شیون سر می‌دادند و به گورستان رسیدند و کشیشان به دعا و عطر افسانی پرداختند و نوازنده‌گان به شبیور زدن مشغول شدند:

«استَلَفتُ ناظِري جمَعَ غَفِيرٍ يَسِيرُ الْهُويَنَا تَقدَّمَهُ الْموسِيقِيُّ وَ تَمَلاً الْجَوِ الْحَانَ مَحْزَنَهُ .
موكِبُ جمَعَ بَيْنَ الْفَخَامَهِ وَ الْعَظَمَهِ وَ الْأَلْفَ بَيْنَ اشْكَالِ النَّاسِ . جَنَازَهُ غَنِيَ قَوِيَ .
رفات مَيِّتٍ يَتَبَعُهُ الْأَحْيَاءُ وَ هُمْ يَبْكُونُ وَ يُولُوُونَ وَ يَبْثُونَ بِالْهَوَاءِ الصُّرَاحِ وَ الْعَوَيلِ»
(همان: ۲۷۱)

و در قسمت دیگر داستان، از مرگ انسان فقیری می‌گوید که ساده زیست و فقیرانه به خاک سپرده شد. او را کسی غیر از همسر و فرزند همراهی نکرد و تابوت چوین اورا در قبری دور از قبرهای شروتمندان به خاک سپردنده:

دو مرد را دیدم تابوتی چوین بر دوش دارند و زنی دیگر کودکی شیر خواره بر دوش و لباسی کهنه

بر تن و به دنبال آن دو حرکت می‌کرد و بر گونه‌هایش اشک اندوه سرازیر بود. به گورستان آمدند و نعش مرده‌ی خویش را در گوشه‌ای دور از گورهای مرمرین در

اعماق گوری به خاک سپردنده و با آرامش خاصی بازگشتنند.

من به شهر زندگان نگریستم و با خود گفتم این که از آن مردمان ثروتمند است و آنگاه به شهر مردگان نظری انداختم و گفتم این نیز از آن ثروتمندان است.

خدایا پس وطن بینوایان کجاست؟

«رأيُ رجُلين ينقلانِ تابوتاً خشبياً وَ وراءَ هُما إمرأةٌ ترَدَى أطماراً باليَّةِ وَ هِيَ حاملةٌ على منكِبَيهَا طفلاً رضيعاً. جنازَةُ فقيرٍ حَقِيرٍ، وراءَها زوجَةٌ تذرفُ دموعَ الأَسْيَ. وصلَ هولاءِ إلَى الْمَقَبْرَةِ وَ أُودعُوا التَّابوتَ حفرَةَ فِي زاوِيَّةٍ بُعيَّدَةٍ عَنِ الْأَجْدَاثِ لِرُخَامِيَّةٍ ثُمَّ رَجَعُوا بِسَكِينَةٍ مُؤْثِرَةٍ. فالتفتَتْ اذ ذاك نحوَ مدِينَةِ الْأَحْيَاءِ وَ قَلَّتْ فِي نَفْسِي تلَكَ الْأَغْنِيَاءُ الْأَقْوَيَاءُ ثُمَّ نحوَ مدِينَةِ الْأَمْوَاتِ وَ قَلَّتْ هَذِهِ الْأَغْنِيَاءُ الْأَقْوَيَاءُ؟ فَأَيْنَ موطِنُ الْفَقِيرِ الْمُضِيِّفِ يَا رَبَّ؟»

(جبران، بی: تا: ۲۷۲)

«اد بیات جبران صبغه انسان گرایی دارد و در آثار او انسان، مطلق و از حدود زمان و مکان آزاد است»

(المعوش، ۱۹۹۹: ۵۸۹). موضوع اصلی آثار او لبنان، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا بشریت به طور عام می‌باشد.

جبران در مقاله‌ای با عنوان «نحن و انتم» که از متن‌های جاودانه در عرصه بیان دردهای اجتماعی و تاریخ بشر است به تقابل دو طبقه ثروتمند و فقیر، ستمگر و ستمدیده، شاد خواران و اندوهناکان، قدرتمندان و ضعیغان می‌پردازد و در بیان طبقه محروم از واژگانی نرم که با روحیات این طبقه سازگار است، استفاده می‌کند و آن گاه که از طبقه قدرتمند سخن می‌گوید، از واژگانی خشن.

او در این مقاله، خود و امثال خود را فرزندان غم و بدیختی می‌داند و ثروتمندان را فرزندان رفاه و شادکامی. آنها (فقیران) برای ثروتمندان خواهان مجد و عظمت هستند اما ثروتمندان برای فقیران فلاکت و بدیختی را:

ما فرزندان غم هستیم و شما فرزندان شادی، ما فرزندان غم و دردیم و غم سایه‌ای است الهی و خدایی که در کنار دل‌های بدخواهان آرامش نمی‌یابد. ما فرزندان غم و دردیم و شما فرزندان شادکامی، پس پیش آید تا نتیجه درد و رنج خود و نتیجه شادکامی شما را در برابر خورشید قرار دهیم.

ما بر خواری و ذلت شما دل می‌سوزانیم و شما مجد و بزرگی ما را نمی‌پسندید و
بین دل‌سوزی ما

و نا رضایتی شما زمان ایستاده است که از کار ما و شما حیران است.
«نَحْنُ أَبْنَاءُ الْكَبَابِهِ وَأَنْتُمْ أَبْنَاءُ الْمَسْرَاتِ، نَحْنُ أَبْنَاءُ الْكَبَابِهِ وَالْكَبَابِهُ ظَلُّ الْهُدَى»
لا يسكن في جوار القلوب الشريرة.

نَحْنُ أَبْنَاءُ الْكَابِيَّةِ وَأَنْتُمْ أَبْنَاءُ الْمَسْرَاتِ فَهَمَّلُوا نَضْعَ مَا تَنْهَى كَآبَتْنَا وَ
أَعْمَالُ مَسْرَاتِكُمْ أَمَامَ وَجْهِ الشَّمْسِ.

(جبران، بی تا: ۴۰۵ و ۴۰۶)

جبران در این سروده به تقابل معنادار سرنوشت آدمی در دو حوزه فقر و ثروت می‌پردازد و با واژگانی تند و گزنده به دستاوردهای شوم طبقه برخوردار می‌تازد. او در داستان «الطفلان» به بیان تولد هم زمان دو کودک اشاره دارد؛ که یکی پادشاهزاده‌ای است که در آینده حاکم مردم بیچاره خواهد شد و برای تولد او پایکوبی می‌کنند و در همان زمان از تولد فرزندی در گوشه‌ای از شهر سخن می‌گوید که پدرش با ظلم همان امیر از بین رفته: امیر بر بلندای کاخ ایستاد و انبوهی از مردمان را که در آن باع گرد هم آمده بودند ندا داد و گفت:

مژده باد بر شما و بر این سرزمین مبارک! بانو پسر بچه‌ای به دنیا آورده است که
شرافت خاندان بزرگوارم را زنده نگه خواهد داشت و موجب افتخار و پناه شما و
میراث بر باز نهاده نیاکان بزرگوارم خواهد بود.

شاد باشید و شادی کنید که آینده تان وابسته به تولد رودی بلند است. همه فریاد
برآوردن و فضا از سرودهای شادمانه پر شد.

«وقفُ الْأَمِيرُ عَلَى شَرْفَةِ الْقُصْرِ وَنَادَى الْجَمْعَوْنَ الْمَذْدُحَمَةَ فِي تِلْكَ الْحَدِيقَةِ وَقَالَ:
أَبْشِرْكُمْ وَأَهْنِي الْبَلَادَ، فَالْأَمِيرُ قَدْ وَضَعَتْ غَلَامًا يَحِيِّ شَرْفَ عَائِلَتِ الْمَجِيدَةِ
وَيَكُونُ لَكُمْ فَخْرًا وَمَلَادًا وَوَارثًا لَمَا أَبْقَتُهُ أَجْدَادُ الْعِظَامِ.
أَفْرُحُوا وَتَهَلَّلُوا فَمُسْتَقْبِلُكُمْ صَارَ مَنَاطِّا بِسَلِيلِ الْمَعَالِيِّ.
فَصَاحَتْ تِلْكَ الْجَمْعَوْنَ وَمَلَأَتِ الْفَضَاءَ بِأَهَازِيجِ الْفَرَحِ»

(همان: ۳۰۲)

و در ادامه این داستان به تولد فرزندی که در فقر و بدبختی متولد شده، اشاره
می‌کند که عاقبت در فقر و سکوت به همراه مادرش از دنیا می‌رود. مادر خطاب به
فرزندش می‌گوید آیا می‌توانی خود را از اشک سیر کنی و دستان عریان من پوشش
تو باشد؟ او برای فرزندش حیوانات و پرندگان را مثال می‌زند که شب در آشیانه خود
با آرامش می‌خوابند:

در خانه‌ی بی چیز و دور افتاده نیز زنی طرد شده بر بستر بیماری افتاده بود و
کودکش را که به قنادقی کهنه پیچیده شده بود به سینه آتشین خود می‌فسردد، زنی جوان
که بینوایی و بدبختی سرنوشت او بود و آدمیان او را از خود رانده بودند.
ای فرزند یگانه ام، من چیزی جز اشک ندارم. آیا به جای شیر، می‌توانی خود را از
اشک سیر کنی؟

آیا آغوش زمخت و با زوان برهنه مرا به جای لباس‌های نرم می‌پذیری؟ حیوان

زادگان علف می‌خورند و شب‌ها در کنامشان آرام می‌خوابند و جوجه پرندگان بذر
بر می‌چینند و با خوشحالی در میان شاخه‌ها می‌خوابند، اما توای فرزند من! جز
افسوس و ضعف من چه داری؟

«... فِي بَيْتِ حَقِيرٍ مَهْجُورٍ امْرَأةً مَطْرُوحَةً عَلَى سَرِيرِ السَّقَامِ تَضَمَّ إِلَى
صَدَرِهَا الْمَلَهَبُ طَفْلًا مُلْتَفَأً بِأَقْمَطَهِ بِالْيَهِ.
صَبِيَّةٌ كَتَبَتْ لَهَا الْأَيَّامُ فَقْرًا وَالْفَقْرُ شَقَاءُ، فَأَهْمَلُهَا بَنُو الْإِنْسَانِ.
لَيْسَ عِنْدِي يَا وَحِيدِي إِلَّا الدُّمُوعُ، فَهَلْ تَغْذِي بِهَا مِنَ الْحَلِيبِ؟
هَلْ تَلْبِسُ ذَرَاعَيِّ الْعَارِيَتِينَ عَوْضًا عَنِ النَّسِيجِ؟ صَغَارُ الْحَيَوانِ تَرْعِي
الْأَعْشَابَ وَتَبِيَّثُ فِي الْأَوْكَارِ آمِنَةً،
وَصَغَارُ الطَّيْرِ تَلْتَقِطُ الْبَذُورَ وَتَنَامُ بَيْنَ الْأَغْصَانِ مُغْتَبِطَةً،
وَأَنْتَ يَا وَلَدِي لَيْسَ لَكَ إِلَّا تَنْهَدَاتِي وَضَعْفِي»

(جبران، بی تا: ۳۰۲ و ۳۰۳)

جبران با بیان تولد کودک در دو خانواده فقیر و ثروتمند، قصد دارد فاصله طبقاتی
و تضاد در جامعه‌اش را بیان نماید. او خسته و رنجور از آلام جامعه است.
و در مقاله «الطفل يسوع و الحب الطفل» کودکی که در فقر و نداری در یک طویله
زندگی می‌کند را با ثروتمندی که در رفاه و آرامش روزگار خویش را سپری می‌کند،
به تصویر می‌کشد:

آن کودک خفته بر کاه بسته‌ای در طویله گاوان و آن پادشاهی که بر تخت ساخته شده
از دل‌های سنگین از آتش بردگی.

«ذَلِكَ الطَّفَلُ النَّاثِمُ عَلَى الْقَشْ إِلَيْهِ بَسٌ فِي مَذْوِدِ الْبَقَرِ... ذَلِكَ الْمَلَكُ الْجَالِسُ
فَوْقَ عَرْشِ الْمَصْنُوعِ مِنَ الْقُلُوبِ الْمُثْقَلَةِ بِنَيْرِ الْعُبُودِيَّةِ»

(همان: ۳۳۷)

علاوه بر این، جبران در مقاله «الكوح و الكاخ» به فقر و ظلم طبقه ثروتمند بر فقیر می‌پردازد و از سپری شدن شبی در خانواده‌ای ثروتمند می‌گوید که مهمانی بزرگی همراه با سفره‌های رنگین برپا کرده‌اند و در قسمت دیگر داستان به توصیف همان شب در خانواده فقیری می‌پردازد که شب خود را در کنار آتشی ضعیف و با نانی خشک به صبح می‌رسانند.

شب شد و انواع لوسترها در کاخ می‌درخشید و خدمتکاران با لباس‌های محملین بر درهای کاخ ایستاده و بر

سینه‌هایشان دگمه‌هایی درخشنان نشسته بود و چشم به راه بودند تا مهمانان برسند. شب به نیمه رسید و سفره‌ای رنگین گستردنده و همه نوع میوه‌های مرغوب و رنگ رنگ بر آن چیدند.

«جاء المساء و شَعَّتِ الأنوارِ الْكَهْرَبَائِيَّةِ فِي صَرْحِ الْغِنَىِ فَوَقَّفَ الْخَدَّامُ عَلَىِ
الْأَبْوَابِ بِمَلَابِسِ

مَحْمُلِيَّةٍ وَ عَلَىِ صَدَرِهِمِ الْأَزْرَارُ الْلَامِعَةُ يَتَظَرَّفُونَ مَجِئُ الْمَدْعُوِينَ وَ
إِنْتَصَفُ اللَّيلُ فَمَدَّتْ سَفَرَةٌ عَلَيْهَا كُلَّ مَا عَزَّ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ طَابَ مِنَ الْأَلْوَانِ»

(جبران، بی‌تا: ۳۰۰)

در ادامه داستان، سپری شدن همان شب را در یک خانواده فقیر به تصویر می‌کشد: مردی در آستان کلبه‌ای کوچک، لباس کارش را در آورد و در زد. در به رویش گشوده شد و به درون خانه آمد در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته بود، سلام گفت. آن گاه در کنار کودکانی که از آتش، گرما می‌جستند، نشست. پس از اندکی همسرش شام آورد و همگی اطراف سفره‌ای نشستند و خوردن خوراکی ناچیز را آغاز کردند.

صبح فردا این بینوا به شتاب از خواب برخاست و با همسر و فرزندان مقداری نان و

شیر خورد

و بر گونه‌های زردشان بوسه زد و کلنگی بزرگ بر دوش گرفت و به کشتزار رفت.

آفتاب از آن سوی کوه دمید و گرما گام‌های سنگین خود را بر سر این کشاورز بینوا

فرو می‌کوفت و

آن ثروتمندان در کاخ‌های بلند خویش با ناز و نعمت به قیلوهای خوش فرو رفته بودند:

«وقفِ رَجُلٌ يَرْتَدِي اثوابَ الشُّغْلِ امامَ بَابِِ كَوْخٍ حَقِيرٍ. قَرَأَ فَتْحَ لَهُ وَ دَخَلَ وَ حَيَّا مِبْسَماً

ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَ صَبَبِهِ يَصْطَلُونَ بِقُرْبِ النَّارِ. بَعْدَ بِرْهَةٍ هِيَّا تَزَوَّجُهُ الْعَشَاءَ فَجَلَسُوا

جَمِيعًا حَوْلَ مَائِذَةِ يَلْتَهِمُونَ الْطَّعَامَ.

جاءَ الفَجْرُ فَهَبَ ذَلِكَ الْفَقِيرَ نُومًا وَ أَكَلَ مَعَ صَغَارِهِ وَ زَوْجِهِ قَلِيلًا مِنَ الْخُبْزِ وَ الْحَلِيبِ

ثُمَّ قَبَّلُهُمْ وَ حَمَلَ عَلَى كَتْفِيهِ مَعْوِلاً ضَخْمًا وَ ذَهَبَ إِلَى الْحَقْلِ.

طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ وَرَاءِ الْجَبَلِ وَ ثَقَلَتِ وَطَأَةُ الْحُرْرِ عَلَى رَأْسِ ذَلِكَ الْحَارِثِ

وَ اولئك الأغنياء ما برحوا خاضعين سُنة الکرى التقليل فى صروحهم الشاهقة»

(همان: ۳۰۱)

جبران در این داستان‌ها به بیان فقر و تضاد طبقاتی می‌پردازد و از رفاه ثروتمندان

و ندا ری فقیران، با تأسف یاد می‌کند. خود فقیر بود و هم مردم لبنان را اسیر فقر و

محرومیت می‌یافت و این فقر را از ظلم طبقه حاکم

می‌دید. او به خوبی می‌دانست که فقر چه تأثیری بر روح و روان آدمی دارد. جبران

شاعر اجتماع است و از این بی عدالتی رنج می‌برد.

ب- نابرابری اجتماعی در اندیشه نیما

یکی از سروده‌های نیما که دارای بُعد انسان نگری و اومانیستی است و همچنین

طبیعت در آن نقش دارد شعر «آی آدم ها» است که در این قطعه، نگاه گلایه آمیز او را به جا معهای خواب زده می‌بینیم که در زیر سیاهی شب استبداد، در غفلت و بی-خبری غوطه ورند و در ساحل امن روز مرگی خود، چشم بر غرق شدگان در گرداد فقر و فلاکت که از آنان انتظار کمک دارند، بسته اند. این منظومه حکایت رنج نوع انسان است که با نگاهی تازه همراه است:

«آی آدمها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید
 یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان
 یک نفر دارد دست و پای دائم می‌زند
 روی این دریای تن و تیره و سنگین که می‌دانید
 آی آدمها که بر ساحل، بساط دل گشا دارید
 نان به سفره، جامه تان بر تن
 یک نفر در آب می‌خواند شما را»
 (یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۹)

نیما با بیان این اشعار از رفاه طبقه ثروتمند و ناچاری و استمداد طبقه فقیر یاد می‌کند. و در آغاز قطعه «مادری و پسری» از بی خبری ثروتمندان از روزگار فقرا می‌گوید:

«در دل کومهی خاموش فقیر
 خبری نیست ولی هست خبر
 دور از هر کسی آنجا شب او
 می‌کند قصه ز شب‌های دگر
 کس ندارد خبر از هیچ کسی
 شب دراز است و بیابان تاریک»

(همان: ۸۱)

نیما در این قطعه اوضاع جامعه را به تصویر می‌کشد که ثروتمندان از حال و روز فقرا بی خبر هستند و زندگی فقیران هم مثل هر روز یا بدتر از دیروز می‌گذرد. در این قطعه‌ی نیما، نگاه گلایه آمیزش را به جامعه می‌بینیم که از بی تفاوتی انسان‌ها به یکدیگر می‌گوید:

«می تراود مهتاب

می درخشد شبتاب

نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و لیک غم این خفته چند

خواب در چشم ترم می‌شکند

نگران با من استاده سحر

صبح، می خواهد از من

کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

در جگر لیکن خاری

از ره این سفرم می‌شکند»

(همان: ۲۱۰)

او تصویر گر جامعه‌ی خواب زده‌ای است که در زیر سیاهی شب استبداد در غفلت و بی خبری به سر می‌برد. شاعر از غم و اندوه خود می‌گوید که همه در شادکامی و ... به سر می‌برند اما او همچنان نگران و آشفته است.

از بررسی این قسمت و تطبیق دیدگاه جبران و نیما، این نتیجه حاصل می‌گردد که «جبران در یک خانواده فقیر متولد و پرورش یافت، از فقر و فاصله طبقاتی رنج می‌برد و دائما در اشعارش به مسائل انسانی می‌پردازد» (سیدی، ۱۳۸۴: ۶۱).

جبران ملول از ظلم ظالمان و طمع سرکشان است و به مقابله با آنها بر می‌خizد و مرگ خود و دوستان خود را در راه مبارزه با ظالمان از زندگی با ذلت برتر می‌داند

او یک مصلح اجتماعی است.

و نگاه نیما به انسان، چون نگاه جبران خلیل جبران است که مهم‌ترین دغدغه‌اش انسان و جامعه و آلام اجتماع است. نیما گرایش اجتماعی دارد و او نیز مصلحی مردمی است. «نیما تبلور نواندیشی در باب انسان در شعر معاصر است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۱۷).

۲- فقر در اندیشه جبران و نیما

الف- فقر در اندیشه جبران

ادبیات جبران، ادبیات مبارزه با فقر است. او به همدلی با مظلومان جامعه و ستمی که بر آنها می‌رود، می‌پردازد.

او فقر را عامل تمام بدیختی‌ها می‌داند و در مقا له «مات اهلی» یادآور مرگ خانواده‌اش می‌شود که از فقر و تنگدستی جان باختند: خانواده‌ام از گرسنگی مردند. اگر کسی از گرسنگی جان به در برد با شمشیر کارش یک سره شد.

خانواده‌ام در بدترین شرایط مردند. در روزگار قحطی خانواده‌ام مردند

و من در بند زندگی در تنهاei و بی کسی بر خانواده‌ام می‌گریم.

یک تبعید شده و دورافتاده، برای خانواده گرسنه‌اش چه می‌تواند بکند.

مردند چرا که گناهکار نبودند. مردند چرا که ستمگر نبودند.

«مات اهلی جائعین و مَن لَمْ يَمُتْ مِنْهُمْ جَوَاعَ قُضِيَ بِحَدِّ السَّيْفِ. مات اهلی أذلَّ میته.

مات اهلی و أنا قيدُ الحياة أندب اهلی فی وحدتی و انفرادي

ماذا عسى يقدر المنفيُّ البعيُّدُ أن يفعلَ لأهله الجائعين؟

ماتوا لأنهم لم يكونوا مجرمين، ماتوا لأنَّهم لم يظلموا الطالمين؟»

(جبران، بی تا: ۴۳۳ و ۴۳۶)

جبران از فقر می‌نالد اما نمی‌تواند خود را از چنگال آن رها سازد؛ چرا که خانواده‌ی او نیز از شدت فقر مردند و این امر برای وی نیز به ارث رسیده است. او در مقا له «خلیلی ا لفقیر» از دوستش که در فقر و نداری به دنیا آمد و با همان فقر بزرگ شد و ... سخن می‌گوید:

ای کسی که بر گهواره نگون بختی زاده شده‌ای! و در آغوش خواری پرورش یافته‌ای و در خانه استبداد به جوانی رسیده‌ای، تو که لقمه نان خشکت را با آه و نا له می‌خوری و آب گل آلودت را آغشته به اشک و خونابه دل می‌نوشی.

«يا من ولدت على مهد الشقاء و ربیت على أحضان الذل و شبّت في منازل الاستبداد.
انت تأكل خبزك الیا بس بالتلنھد و تشرب ماءک العکر ممزوجاً بالدموع و العبرات»
(همان: ۲۹۸)

جبران خود در یک خانواده فقیر متولد و بزرگ شد و فقر را عامل اصلی بسیاری از معضلات انسان می‌داند.

با مطالعه آثار جبران می‌توان دریافت که وجود فقر در جامعه شرقی، شدیدترین نوع اختلاف طبقاتی را به همراه داشته است. در جامعه‌ی جبران تمایز طبقاتی، دو گروه فقیر و غنی را ایجاد نمود؛ گروهی که هیچ بهره‌ای از صورت مادی زندگی نبرده‌اند و حیات هر روز برایشان مشکل می‌آفريند و دسته‌ای دیگر که از داده‌های خداوندی سرمیست بوده و از نعمات دنیوی اش بیش از حد بهره برده‌اند.

ب- فقر در اندیشه نیما

حس همدردی با عناصر فقیر و ضعیف جامعه یکی از ویژگی‌های اصلی شعر نیما است. نیما در منظومه‌های بسیاری، فقر و بد-بختی حاکم بر جامعه را ترسیم می‌کند و در قطعه «خانواده یک سرباز» به این فقر، آشکارا اشاره می‌کند:

«در همه قریه می‌شناسندش

بس فقیر است و فقر نامندش
با وجود این کس نمی‌خواهد
ذره‌ای از فقر، وز غمش کاهد»

((یوشیج، ۱۳۷۰: ۹۲))

هر چند این قطعه را برای سربازهای گرسنه قفقاز سروده ولی می‌توان برداشت
کرد که این در حقیقت بیان حال جامعه فقیر و استبداد زده نیما است.

نیما در قطعه «مادری و پسری» با صداقت مسائل را به تصویر می‌کشد و این
او را از بقیه معاصرانش ممتاز می‌سازد. سروده‌ی او به توصیف مادری می‌پردازد که
فرزندش را به امید بازگشت پدر، دلداری می‌دهد که او بر می‌گردد و غذا می‌آورد:
«فقر از هر چه که در بارش بود / داد آشفته در این گوشه تکان

مادری و پسری را بنهاد / پی نان خوردنی، اما کو نان؟

قصه می‌گوید مادر ز پدر / یعنی از شوی که نیست
تا بیارامد طفلک معصوم / می‌فریید پسرش را مادر
می‌نماید پدرش را در راه / آی، آمد پدرت؟!

نان به زیر بغلش یا الله!؟ / از برای پسرش

پسرک باز پی دیدن نان / هر زمان چشم بر او می‌دوزد

در دل کومه همان گونه که بود / هیمه‌ای چند به هم می‌سوزد!؟»

((یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۲۸))

نیما در این قطعه تصویری از جامعه فقیر را به نمایش می‌گذارد: پدری که برای
کسب نان روزانه شان از خانه و خانواده دور شده و همسر و فرزند او هر لحظه امید
بازگشت او را با دستی پر دارند.

جبران و نیما هر دو در نداری و فقر دست و پا زدند و طعم فقر را چشیده‌اند.

آنها که خود از بدبختی و سختی در زندگی ناراحت و ملول بودند، اشعار آنها تصویری دقیق از واقعیات جامعه را به نمایش می‌گذارد.

۳- ظلم ستیزی در اندیشه جبران و نیما

الف- ظلم ستیزی در اندیشه جبران

جامعه‌ای که جبران در آن زندگی می‌کرد مملو از فقر و فساد و نابرابری بود، او نتوانست این اوضاع نا به سامان را تحمل کند به همین خاطر به آمریکا مهاجرت کرد. همیشه زراندوزان را آماج حملات کلامی خود قرار داد و خوب می‌دانست که فقیر چگونه شب را به روز رسانیده و روز او قرین گرسنگی و مشقت است. جبران خلیل جبران از ظلم ظالمان به ستوه آمده و این توانایی را در خود می‌بیند که در برابر ظالمان بایستد:

سختی و سنگدلی فاتحان طمّاع را پذیرفتم و ستم حاکمان مستبد و بردگی نیرومندان سرکش را تاب آوردم، ولی هنوز توانایی مبارزه با سرنوشت را دارم.

«احتمَلْتُ قساوةَ الفاتحينَ ا لطامعينَ، و قاسيتُ ظلمَ الْحَكَامِ الْمُسْتَبِدِينَ

و عُبوديَّةَ الأقوياءِ الْباغينَ و ما برحُّ ذا قوَّةِ أكَا فَحُّ بِهَا الأيَامِ»

(جبران، بی‌تا: ۳۵۵)

جبران خود را در برابر ظلم ظالمان و ثروتمندان توانا می‌بیند و به جامعه‌ای خالی از فقر و ... امید دارد.

او در جایی دیگر از مردمی سخن می‌گوید که توانستند با حاکمان ظالم روپرورد شوند، و مرگ را در برابر حاکمان ظلم و ستم، از زندگی توأم با خواری و ذلت برتر

می‌دانند:

اگر امت من در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و در میدان جنگ همگی کشته می‌شدند، می‌گفتم:
 طوفان و گربادی تند بود که با عزم خود شاخه‌های سبز و خشک را با هم شکسته و
 مرگ زیر شاخه‌های فرو شکسته از طوفان، خوشتراز مردن بر بازویان پیری است.
 «لو اشتَرَكَتْ امْتَى بِحَرْبِ الْأَمْمِ وَ انْقَرَضَتْ عَلَى بَكْرَةِ ابِيهِ فِي سَاحَةِ الْقَتَالِ لَقُلْتُ
 هِيَ الْعَاصِفَةُ الْعَوْجَاءُ تَهْصِرُ بِعَزِمِهَا الْأَغْصَانُ الْخَضْرَاءُ وَ الْيَابِسَةُ مَعًا
 إِنَّ الْمَوْتَ تَحْتَ أَغْصَانِ الْعَوَاصِفِ لَأَشْرَفَ مِنْهُ بَيْنَ ذَرَاعَيِّ الشَّيْخُونَّةِ»
 (جبان، بی تا: ۴۳۷)

جبان از مقاومت عزیزانش در برابر حاکمان مستبد و زراندوزان می‌گوید و مرگ آنها را بهتر از زندگی توأم با خفت و پذیرش خواسته‌های مستبدین می‌داند.

مخالفت جبران با ظلم کشیشان

جبان خلیل جبران پیش از آنکه به حاکمان ستمگر به خاطر ظلم و ستمشان بر مظلومان حمله نماید، به کشیشان می‌تازد؛ چون آنان را نماینده مسیح و مسؤول نجات مردم می‌داند، در حالی که آنان با همدستی حاکمان به مردم ظلم می‌کنند. او اعتقاد داشت کشیشان دلبسته و وابسته دنیا بودند و حتی مردم را از دین حقیقی دور کردند. جبران مسیح را منجی بشری می‌داند و از او می‌خواهد که در برابر ستمگران و زراندوزان از آنها حمایت کند و آنها بی را که با نام دین ثروت اندوزی می‌کنند، نابود کند: ای مسیح زنده، بار دیگر بیا و دین فروشان را از معبد هایت بیرون کن؛ آنان معابد را مانند غاری

قرار داده‌اند که مارهای فریب و نیرنگشان در آن پیچ و تاب می‌خورند.
 ای مسیح قوی! دستانت را دراز کن؛ زیرا چنگال نیرومند ستم بر ما چیره شده یا
 اینکه مرگ را به

سوی ما بفرست تا ما را به قیره‌ایمان راهنمایی کند؛ جائی که با اطمینان در سایه

صلیب تو آرام

بگیریم تا دوباره تو برگردی.

«يا يسوع الْحَيٌّ وَ اطْرُدْ بِاعْتَدَهُ الْدِينِ مِنْ هِيَاكِيلِكَ، فَقَدْ جَعَلُوهَا مَغَاوِرَ تَتَلَوَّى فِيهَا
أَفَاعِي روْغُهُمْ وَ احْتِيالِهِمْ.

أَمْدُدْ يَدَكَ يا يسوع الْقَوْيُّ وَ ارْحَمْنَا لَأَنْ يَدَ الظَّلُومِ قَوِيَّهُ عَلَيْنَا، أَوْ أَرْسِلْ الْمَوْتَ لِيَقُودُنَا
إِلَى الْقَبُورِ حِيثُ نَتَأْمُ بِرَاحَةٍ مَخْفُورِينَ بِظَلَّ صَلَبِيَّكَ إِلَى سَاعَةٍ مَجِيئِكَ الْثَانِي»
(همان: ۱۱۶)

جبان در بیان اتحاد حاکمان سیاسی و اربابان ادیان معتقد است که ارباب کلیسا
توجیه گر قدرت حاکمان بوده‌اند و حاکمان ستمگر به‌واسطه آنان توانسته‌اند به ظلم و
ستم بپردازنند. به این دلیل به کشیشان می‌تازد که معتقد است با ثروتمندان هم دست
می‌شوند و خون مردم را می‌مکند و اموال مردم را به زور می‌گیرند:

اشراف زادگان، کاخ‌های خود را از اجساد و استخوان‌های پوسیده ستم دیدگان بر پا
می‌کنند و کشیشان عبادت گاهها و کلیسا را روی آرامگاه مؤمنان و پیروان خویش می‌سازند.
امیر، دستان بزرگ را از پشت می‌گیرد و کشیش دستش را به جیب او دراز می‌کند.

حاکم خشم آلود به روستاییان نگاه می‌کند و کشیش با روی گشاده و لبخندهای
شیطنت آمیز از آنان استقبال می‌کند در حالی که این گله‌های بی شبان میان خشم پلنگ
و لبخندهای گرگ نابود می‌شوند:

«ابنُ الشَّرَفِ الْمُورُوثِ يَبْنَى قَصْرَهُ مِنْ أَجْسَادِ الْفَقَرَاءِ الْلُّضَعَفَاءِ وَ الْكَاهِنُ
فِي الْهَيْكَلِ عَلَى بُورِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَسِلِمِينَ. الْأَمِيرُ يَقْبِضُ عَلَى ذِرَاعَى الْفَلَاحِ الْمُسْكِنِ
وَ الْكَاهِنُ يَمْدُدُ يَدَهُ إِلَى جَيْبِهِ.
الحاکم ينظر الى ابناء الحقول عابساً و المطران يلتقط نحوهم مبتسمًا.

و بین عبوسَة النمِّ و ابتسامَة الذَّبِيفِيْنِ القطبيْعِ

(جبران، بی تا: ۱۷۳)

او بارها در کتاب‌ها یش به مخالفت با کشیشان پرداخت و صفات زشتی را به آنان نسبت داد اما هرگز به کلیسا حمله نکرد. به اعتقاد او کشیشان، جهان با این وسعت را به جایی تنگ تبدیل کرده‌اند.

(کشیشان) مردم را به مهربانی و خیر و نیکی دعوت می‌کنند دریغ از اینکه خودشان بویی از احساس و عاطفه و خیر و خوبی برده باشند: از کسی کین مستانید تا شما را کیفر ندهد. اما خود از کسانی که بدکاری‌های او را به ریشخند می‌گیرند، انتقام می‌گیرد و پیش از آن که مرگ آنان را از این جهان ببرد، به دوزخ می‌فرستد و چون با آنان سخن گوید، هر چند لحظه یک بار نفرین می‌کند. به بالا نگاه می‌کند (مغوروانه، به شما نگاه نمی‌کند). همواره اندیشه‌اش چون مارها اطراف جیب شما می‌خزد. به شما می‌گوید: فرزندانم، پسرانم! اما عاطفه پسری را هیچ احساس نمی‌کند و هرگز بر کودکی لبخند نمی‌زند و در آغوش نمی‌گیرد: «یقول للناس مستشهاداً:

لَا تَدِينُوا لِئلا تَدَانُوا. وَ لَكَنَّهُ يُدِينُ بِقِسْوَةٍ جَمِيعَ الَّذِينَ يَسْخَرُونَ مَكَارَهُهُ، وَ يَبْعَثُ بَارِواحَهُمُ إِلَى الْجَهَنَّمَ قَبْلَ أَنْ يَبْعَدُهُمُ الْمَوْتُ عَنْ هَذِهِ الْحَيَاةِ. يَحْدِثُكُمْ رَا فِعَّا عَيَّيَهُ بَيْنَ الْأَوْنَةِ وَ الْأُخْرَى نَحْوَ الْعَلَاءِ إِمَّا فَكَرْتُهُ فَتَظَلُّ مَنَاسِبَةً كَالْأَفْعَى حَوْلَ جِيوبِكُمْ. يَنَادِيكُمْ بِقُولِهِ لَكُمْ: يَا أَوْلَادِي وَ يَا أَبْنَائِي، وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ بِالْعَاطِفَةِ الْأَبُوَيَّةِ وَ لَا تَبْتَسِمُ شَفَتَاهُ لِرَضِيَّعٍ وَ لَا يَحْمِلُ طَفَلًا عَلَى مَنْكَبِيَّهُ» (همان: ۱۸۴)

در جایی دیگر اعمال کشیشان را توصیف می‌کند که کشیشان، مردم را به تعاون

و کمک رسانی دعوت می‌کنند اما در اطراف خانه‌هایشان فقیران و نیازمندانی است که خود به آنها توجه نمی‌کنند و جبران می‌گوید کشیشان در یک دست صلیب و در دست دیگر دل‌های مردم را دارند:

در معبد به شما توصیه می‌کند که دست بینوایان و نیازمندان را بگیرید حال آنکه پیرامون خانه خودش،

فریاد گرسنگان بلند است و گدایان و بینوایان هر لحظه به سوی او دست دراز می‌کنند،
اما با گوشه چشمی هم به آنان نمی‌نگرد.

نیایش خود را می‌فروشد و اگر کسی خریدارش نباشد او را هم کافر و محروم از بهشت و نعمات اخروی تلقی می‌کند. ای مردم! از چنین آفریده‌ای بیمناکید کسی که خون ما بینوایان را می‌مکد.

کسی که با یک دست نقش صلیب را می‌کشد و با دست دیگر دل‌های شما را می‌گیرد. این همان کشیشی است که از وی انتظار خدمت دارید ولی سرور بر شما می‌گردد و چشم دارید که قدیس باشد اما ابلیس می‌شود:

«فِي الْهَيْكَلِ يُوصِيكُمْ بِالْفُقَرَاءِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ حَوْلَ مَنْزِلِهِ يَصْرُخُ الْجَائِعُونَ وَ أَمَّا عَيْنَيْهِ تَمَدُّدُ أَيْدِي

الْبَائِسِينَ فَلَا يَنْظُرُ وَ لَا يَسْمَعُ... يَبِعُ صَلَاتَهُ وَ مَنْ لَا يَشْتَرِي يَكُونُ كَافِرًا
بِاللَّهِ وَ أَنْبِيَاهُ، مَحْرُومًاً مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّعِيمِ.

هذا هو المخلوقُ الذي يخفِيكُمْ إِيَّاهَا المسيحيُّونَ. هذا هو الراهُبُ الذي يمتضُّ دماءَكُمْ إِيَّاهَا الفُقَرَاءِ. هذا هو الْكَاهِنُ الذي يُرسِّمُ اشارةَ الصَّلِيبِ بِيمِينِهِ وَ يَقِضُّ على قلوبِكُمْ بِشَمَالِهِ. هذا هو الْأَسْقُفُ الذي تقيِّمونَهُ خادِمًا فَيُنَقِّلُ سِيدًا وَ تطلبُونَهُ قدِيسًا فَيُصِيرُ شَيْطَانًا»

(جبران، بی تا: ۱۸۵)

جران مخالفت خود را با کشیشان ابراز می‌کند و همانگونه که اشاره شد در رابطه با کلیسا چیزی نمی‌گوید. او کشیشان را ظالمانی می‌پنداشد که قصد ظلم به مردم محروم و بینوا را دارند اما از هر گونه کمکی به آنها دریغ می‌کنند.

ب- ظلم سنتیزی در اندیشه نیما

نیما از ظلم و ستم و اوضاع نا به سامان به تنگ آمده و می‌خواهد فریادی برآورد و این همه ظلم و ستم موجود را که جامعه از آن رنج می‌برد، نابود کند. این سروده حکایت از زوال دارد که نیما با حس آینده نگری خویش آن را در یافته است:

«وقت است نعره‌ای بر لب آخر زمان بکشد

سیلی بر این صحیفه بر این دودمان کشد

سیلی که ریخت خانه مردم هم چنین

اکنون سوی فراز گهی سر چنان کشد

بر کند این بنیان سست را

بر دارد از زمین هر نادرست را»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

نیما از جنگ امروز می‌گوید که طرفدار فقیران و محروم‌مان جامعه است. به مردم می‌گوید که نتیجه این جنگ مرگ یا پیروزی و زندگی با مجد و عظمت است (که چه بسا بهتر از زندگی با خفت می‌باشد):

«جنگ امروز حامی ضعفا سست / هر کجا می‌رود می‌زند فریاد

کای اسیران فقر و بدبهختی / به شما رفتای بسا بیداد

چند باید نشست سست و خموش / بندگی چند با دل نا شاد

به زمین رنگ خون بباید زد / مرگ یا فتح، هر چه بادا باد

یا بمیریم، جمله یا گردیم / صاحب زندگانی آزاد
فکر آسايش و رفاه کnim / وقت جنگ است رو به راه کnim»
(همان: ۲۱۵)

نیما به راستی از جنگ و مقابله با فقر می‌گوید و مردم را به مبارزه با ظلم و ستم فرا می‌خواند و نشستن و گرفتار بودن در فقر را نهی می‌کند و همه را به داشتن جامعه‌ای عاری از ظلم و استبداد دعوت می‌کند.

و قطعه «محبس» را در انتقاد از اوضاع اجتماعی سروده است و اعتقاد نیما بر آنست که شمار ظالمان در دنیا بیشتر از فقرا است. فقرا مردمی هستند که آزادی بیان ندارند و هر چه بگویند به دیده اتهام به آنها نگریسته می‌شود:

«در ته تنگ دخمه‌ای چو قفس / پنج کرت چو کوفتند جرس
ناگهان شد گشاده در ظلمات / در تاریک کهنه محبس
در بر روشنایی شمعی / سر نهاده به زانوان جمعی
موی ژولیده، جامه‌ها پاره / همه بیچارگاه بیکاره
بی خبر این یک از زن و فرزند / و آن دگر از ولايت آواره
این یکی را گنه که کم جنگید / و ان دگر را گنه که بد خندید
گنه این زیم رفتن جان / در تکاپو فتادن از پی نان
گنه آن قدم نهادن کج / گنه این گشادگی دهان
این چنینشان عدالت فایق / کرده محکوم و مرگ را لایق»
(همان: ۳۰۵)

این قطعه‌ی نیما در انتقاد از اوضاع اجتماعی است و همه عیوب فقیران را مانند ژولیده بودن موها، پاره بودن لباس، آواره بودن از دیار، کم جنگیدن و ... بیان می‌کند و اینها مسائلی است که فقیران را به داشتن آنها متهم ساخته‌اند و مرگ را شایسته فقیران

و زندگی را برازنده خودشان(ثروتمندان) می دانند.

نیما می خواهد به مردم امید بدهد و بگوید دوران زجر و شکنجه به پایان رسیده است و استعمار گران غربی را جهان خواره می پندارد که روی در زوال دارند:

«خلق می گویند / اما آن جهان خواره

جهان را خورد یک سر / مرغ می گوید در دل آرزوی محالش باد

خلق می گویند / اما کینه های جنگ ایشان در پی مقصود

همچنان هر لحظه می کوبد به طبلش / مرغ می گوید: زوالش باد »

(همان: ۴۹۳)

نیما آرزوی خیر و خوشی دارد و می خواهد که همه جا عاری از ظلم ظالمان و ... باشد یعنی به معنای عام گلستان شود. نیما به وقایع سیاسی به طور مستقیم اشاره نمی کند. شعر او از سال ۱۳۱۶ ه. ش که اولین شعرش را به صورت آزاد سرود آن هم یک نگرش خاص به جهان و مردم و اوضاع اجتماعی و ... بود که باعث نوآوری و ابتکار شد و همین جو ناآرام و تغییر نگرش باعث شد که بتواند به انتقادات سیاسی و اجتماعی ادامه دهد(پور نامداریان، ۱۳۷۷: ۱۰۰). نیما مشهور به شاعر سیاست است و از شدت خفغان و ظلم و ستم می خواهد فریادی بزند تا بنیان این کثری ها برداشته شود. جبران و نیما هر دو مرگ در راه آرامش و آزادی را دوست دارند و همگان را به اتحاد و مقابله با حاکمان و زر اندوزان فرا می خوانند.

نتیجه

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج از شاعران توانمند معاصر ادب عربی و فارسی هستند. هر دو از شاعران سیاست و اجتماع به شمار می روند. آنچه در نوشه های هر دو شاعر اصالت دارد، انسان و مسائل مربوط به انسان است.

۲۵۸ مهمنم ترین موضوعات سروده‌های آنان ظلم و استبداد و نابرابری اجتماعی و ... است.

سرنوشت انسان‌ها برای آنها مهم است و به عنوان یک مصلح اجتماع شعر می‌سرایند. جبران پس از مهاجرت به آمریکا و نیما به تهران و سپری کردن دوران فقر و نداری، به زندگی نسبتاً مناسبی دست یافتند اما هیچ وقت در نوشته‌های خود آن دوران دشوار را فراموش نکرده و از هر مناسبی برای حمله به ثروتمندان ستمگر و دفاع از محروم‌مان استفاده کردند.

این دو شاعر معاصر، مسائل انسانی و اجتماعی (فقر، فاصله طبقاتی و ...) را با یقین و اعتماد و شجاعت بیان می‌کنند؛ چرا که خود با آنها دست و پنجه نرم کرده و تجربه‌شان کرdenد. ازین‌رو مضامین انسانی در باب انسان و مشکلات روحی و روانی و مضامین اجتماعی در رابطه با فقر و ... بیشترین گستره را در اندیشه شاعران و نویسنده‌گان تشکیل می‌دهد. آن‌دو به‌واقع غم اجتماع داشتند.

منابع

- ۱- آتشی، منوچهر (۱۳۸۲ش) نیما را باز هم بخوانیم (خيال روزهای روشن)، چاپ اول، تهران، انتشارات آمیتیس.
- ۲- پور نامداریان، تقی (۱۳۷۷ش) خانه‌ام ابری است (شعر نیما از سنت تا تجدد)، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش.
- ۳- پورافکاری، نصرت ... (۱۳۷۳ش) فرهنگ لغت، چاپ اول، تهران، نشر فرهنگ.
- ۴- ترابی، ضیاء الدین (۱۳۷۵ش) نیمایی دیگر، چاپ اول، تهران، انتشارات مینا و دنیای نو.
- ۵- جبر، جمیل (۱۹۹۴م) المجموعه الکاملة لمولفات جبران، چاپ اول، بیروت، دار الجميل.
- ۶- جبران خلیل جبران (بی تا) المجموعه الکاملة لمولفات جبران العربیة، چاپ اول، بیروت، دار صادر.
- ۷- جتنی علائی، ابو القاسم (بی تا) نیما یوشیج (زندگی و آثار او)، چاپ ششم، تهران، انتشارات صفائی علیشا.
- ۸- حطیط، کاظم (۱۹۸۷م) اعلام و رواد فی الادب العربی، چاپ دوم، بیروت، دار الكتاب اللبناني.
- ۹- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵ش) پیام آور امید و آزادی (نقد و تحلیل شعر نیما)، چاپ اول، تهران، انتشارات آمیتیس
- ۱۰- سابایارد، نازک (۱۹۹۲م) المولفات الکاملة جبران خلیل جبران، چاپ اول، بیروت، موسسه بحسون.
- ۱۱- سیدی، سید حسین (۱۳۸۴ش) به باع همسفران (درباره جبران و سپهری)، چاپ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۲- صدری افشار، غلامحسین و حکمی، نسرین، حکمی، نسترن (۱۳۸۳ش) فرهنگ فارسی اعلام، چاپ اول، تهران، انتشارات معین.
- ۱۳- طاهیاز، سیروس (۱۳۷۵ش) پر درد کوهستان (زندگی و هنر نیما)، چاپ اول، تهران،

- ۲۶۰ انتشارات زریاب.
- ۱۴- غسان، خالد (۱۹۸۳م) جبران فی شخصیته و ادبه. چاپ دوم. بیروت: موسسه نوفل.
 - ۱۵- فخر، غلامرضا (۱۳۸۶ش) «جستاری در مضامین مشترک در ادبیات فارسی و عرب با رویکرد ادبیات تطبیقی»، مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، شماره ۲۵.
 - ۱۶- مختاری، محمد (۱۳۷۲ش) انسان در شعر معاصر، چاپ اول، تهران، انتشارات توسع.
 - ۱۷- المعوش، سالم (۱۹۹۹م) الادب العربي الحديث، چاپ اول، بیروت، دار الموسم.
 - ۱۸- نصرت زادگان، نسترن (۱۳۸۷ش) «بررسی تطبیقی آثار صمد بهرنگی و شل سیلورستاین، مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، سال دوم، شماره ۶.
 - ۱۹- یوشیج، نیما (۱۳۷۰ش) مجموعه کامل اشعار نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.